

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جلسه گذشته عرض شد که قاعده لاجرح یک نظر به جنبه ارتكازی دارد، البته در مورد لاضرر، خب مسأله از این نقطه نظر، یک قدری به جنبه عقلانی هم نظر داشت به جهت اینکه ضرری که از ناحیه غیر به انسان برسد، نه از ناحیه شرع، آن ضرر خب عقلاً قبیح است و عقل مستقل است به قبح او از باب ظلم و می توانیم به این واسطه اگر هم ما قاعده لاضرر نداشتیم این مسأله را؟ کنیم. و اما از ناحیه شرع از باب اینکه هر فعلی را که از ناحیه شارع به انسان تکلیف بشود یا نفی او مورد تکلیف قرار بگیرد، طبعاً در مقابل او یک مثوبه و یک جزایی هست که می تواند آن را تدارک کند، لذا در بسیاری از احکام گرچه ضرر یک ضرر بدوی است و لکن وقتی به دقت تأمل کنیم می بینیم که ضرری در کار نیست و همان جنبه کلی مسأله که حالا یک نفعی دارد برای همه، یک نفع کلی، یا آن تدارکش است و همین طور یا جنبه معنوی قضیه، آن تدارک اوست و باعث می شود که ضرری برحسب ظاهر به انسان نرسد یا اینکه اگر می رسد در آن دنیا تدارک بشود. اما در ناحیه حرج ما مطلب را به این کیفیت نداریم و حرج در مورد آن مواردی است که از ناحیه شرع به مکلف وارد می شود البته اگر از ناحیه افراد به انسان وارد شود آن در تحت ضرر داخل می شود نه در تحت حرج که عبارت است از سلب حقی یا سلب مالی یا سلب اختیاری، که اینها همه مسائل، مسائل ضرری است و در تحت قاعده لاضرر گنجانده می شود.

بناءً علی هذا در قضیه حرج آن اشکال در این است که ما آن مفهوم و مفاد این حرج را از ناحیه شرعی استدراج کنیم و بدانیم که شرع در چه مواردی آمده آن حرج را به کار برده و رفع حرجیت به چه معنایی است؟ این بسیار معنای مهمی است و تمام محور بحث روی این مسأله می گردد که البته در لابلاي بحثهای آینده هم به این قضیه اشاره می شود.

بناءً علی هذا شارع - همان طوری که دیروز عرض شد - این مسأله حرج را واگذار می کند به ارتکازات ذهنی مکلفین، در قضیه مراره یا فرض کنید که من باب مثال در غیر از آن که يعرف هذا و اشباهه من کتاب الله، ما جعل علیکم فی الدین من حرج، در اینجا شارع یک نظر تأسیسی ندارد در مسائل، بلکه در اینجا نظر شارع نظر حکایی و اشاری و رمزی است به مرتکزاتی که افراد دارند در ذهن خودشان. حالا باید ببینیم که این مسأله حرج، آیا بطور کلی منظور حرج نوعی است یا حرج، حرج شخصی است؟

خب ما خیلی از احکام و تکالیف را داریم که اینها بطور کلی جنبه حرجیت در آنها لحاظ شده، فرض کنید که من باب مثال جهاد فی سبیل الله یا صوم در سیف [تابستان]، یا طی طریق حج در صورتی که خلاصه توأم با حرجیت و امثال ذلک باشد و بسیاری از احکام دیگر که در آن جنبه حرجیت آمده مثل عده برای زن که سه تا طهر باید در خانه شوهر باشد، از خانه شوهر بیرون نیاید، خب مثلاً فرض کنید که این یک حکم حرجی است برای او. حالا در اینجا چطور می شود قضیه؟

به لحاظ آنچه را که ما در قاعده لاضرر هم عرض کردیم، یک وقتی شارع یک نظر، نظر کلی دارد به مصالحی که این مصالح برای او هست، یعنی جنبه مصلحت کلی در نظرش است که با فوت آن مصلحت نه تنها منتهی بر چیزی گذاشته نمی شود، بلکه یک مسأله ای من باب مثال بار می آید. فرض کنید که خب قاعده لاضرر، لاشک و لاشبهه که این یک قاعده امتنانی است - بر خلاف آنچه که بعضی ها مطرح کرده بودند و جوابشان هم عرض شد - و همین طور قاعده لاجرح، خب این قاعده، یک قاعده امتنانی است و شکی در این نیست که از احکام امتنانه است و متناً علی العباد در این جا جعل شده. بناءً علی هذا اگر قرار باشد که در بعضی از موارد رفع آن حکم و یا وضع آن حکم علی سبیل امتنان، موجب عدم امتنان بشود، یعنی این موجب مفسده ای بشود پس بنابراین رفع این، خودش مخالف با امتنان خواهد بود. مثلاً اگر ما از باب قاعده لاضرر بخواهیم جهاد را برداریم، خب وقتی که جهاد را برداریم، خب دشمن می آید مملکت را می گیرد، آن وقت زن و بچه ما را از بین می برد، خب این دیگر خلاف امتنان است

سوال: این اصلاً خودش ضرری است

جواب: بله؟

سوال: ضرر آن طرفش بیشتر است

جواب: خب بله، بله، ضرر آن طرفش بیشتر است، یعنی در اینجا اصلاً اگر این انجام نشود بطور

کلی هدم اسلام لازم می آید، هدم مملکت لازم می آید.

سوال: یعنی وجود این قاعده بدتر از خودش است

جواب: بله، یعنی وضع قاعده موجب رفع قاعده خواهد شد، بله صحیح است همان طوری

که... و این در خیلی از مسائل به همین کیفیت است.

حالا در قضیه حرج هم همین طور است. فرض کنید که بسیاری از احکامی که ما داریم اینها خود نفسش مشقت است، کلفت است. حج فرض کنید که رفتنش بطور کلی، این خب ممکن است مشقت داشته باشد، همه افراد که اینها با هواپیما و با دو ساعت و سه ساعت و چهار ساعت که به مکه نمی روند، مکه واجب است بر هر فردی و بر هر شخصی ولو اینکه با ماشین باشد، ولو اینکه با استر و قاطر باشد، ولو اینکه با وسیله دیگری باشد، خب در طول این مسیر، ممکن است انسان به حرج بیفتد و امثال ذلک. خب این احکام را ما چه کنیم؟ یعنی اگر ما یک قواعد کلی داشته باشیم، یک احکام کلی داشته باشیم که این احکام حرجی باشد پس بنابراین ما برای حرج باید چه مفهومی در نظر بگیریم؟ آیا قاعده حرج تخصیص می خورد به این احکام؟ یعنی حرج عبارت است از رفع یک حکم کلی الا ما خرج بالدلیل، فرض کنید آن احکامی که آن احکام، در نوعش حرج است، که اگر این طور باشد منظور از حرج، می شود حرج نوعیه، حرج نوعیه، آن مرفوع است، یعنی اگر فرض کنید که من باب مثال یک حکمی را شارع خودش وضع کرده باشد که خود نفس آن حکم یک حرج نوعیه دارد، خب در اینجا دیگر ما نمی توانیم با قاعده لاجرح بیاییم خود این حکم را برداریم، چون با رفع این حکم رفع اصل حکم در اینجا می شود.

اگر ما بیاییم بگوئیم که من باب مثال روزه در تابستان نیست، چون این برای عموم مردم حرجیت دارد، پس بنابراین اصلاً رفع حکم صوم در اینجا شده. یا فرض کنید ما بیاییم بگوئیم که چون در جهاد ضرر است، پس بنابراین با قاعده لاضرر بیاییم جهاد را برداریم، خب اصلاً اصل جهاد در آنجا برداشته می شود، جهاد که نان و حلوا به انسان نمی دهند، تیر است، شمشیر است و نیزه و توپ و تفنگ و این چیزهاست دیگر، کشته شدن هست و تیر خوردن هست و مجروح شدن است و قطع عضو و امثال و ذلک.

پس بنابراین در اینجا - اینطور آمدند بیان کردند - منظور از حرج عبارت است از حرج نوعیه، در آن احکامی که نفس آن احکام، خودشان فی حد نفسه موجب حرج نیست. فرض کنید که صوم در سیف (تابستان) این خودش، نفس او موجب حرج است. قاعده حرج دیگر نمی آید این را بردارد.

جهاد خودش موجب حرج است، دیگر قاعده حرج نمی آید جهاد را بردارد. حج، تازه نه الان، در ازمنه سابقه که شش ماه طول می کشید تا به حج برسند، در هر محله ای می گفتند یک حاجی هست، اینقدر [حاجی کم بود] می مردند وسط راه، چه می شدند، فلان می شدند، خیلی ها در همان حج می مردند و در همان جا هم دفنشان می کردند، آن وقت اصل این حکم اصلاً قاعدتاً برداشته می شود و بطور کلی اگر قرار باشد- این طبق قاعده کلی هست در اینجا- اگر قرار باشد دو دلیلی در قبال همدیگر به نحوی باشند که به یکی از اینها اگر بخواهد عمل بشود، لازمه اش این است که هیچ گاه به آن دلیل دیگر عمل نشود، این دلیل بر این است که هیچ وقت این دو تا با هم تعارض ندارند.

مثلاً فرض کنید که من باب مثال اگر قرار باشد که ما بین قاعده حرج، اینهایی که می گویند نحوه بین قاعده لاجرح و بین دلیل دیگر چگونه است، حالا راجع به قاعده حرج عرض می کنیم خدمتان، یا فرض کنید که من باب مثال آن ادله ای که در مورد نضع ماء بئر است و آن ادله ای که دلالت می کند بر عدم تنجس فرض کنید که من باب مثال کرّ، خب اگر فرض کنید که الان شما بخواهید من باب مثال به این قاعده عدم تنجس کرّ و عدم انفعال کرّ تمسک کنید اصلاً دیگر موردی برای ادله نضع ماء بئر در اینجا نمی ماند چون ما من بئر الا اینکه حداقل یک کرّ آب را دارد، پس بنابراین آن ادله می آید این ادله را تخصیص می زند و حاکم بر این ادله است نه اینکه این ادله بیاید آن ادله را حکومت کند پس بنابراین فتوای مرحوم علامه حلی بر این که و فی نجاسة ماء بئر تردد و این اختصاصش به آن جایی است که بئر، مادون کرّ آب داشته باشد، این می توانیم بگوئیم که خالی از تأمل نیست، به جهت اینکه اصلاً کل ادله می رود کنار و همین طور...

سوال: تخصیص بردار نیست، شما چطور تخصیص می زنید بئر را؟

جواب: نه، نضع ماء، نه ما با چیز

سوال: با یکی تخصیص بزیم دیگری را

جواب: بله

سوال: آن وقت چطور ما بخواهیم آب چاه را تخصیص بزیم؟

جواب: بگوئیم نضع ماء بئر در آنجایی است که مادون کرّ است

سوال: خب همین، می گوئیم که ما من بئر الا...

جواب: بله، بله، همین، آن وقت این دیگر اختصاص پیدا می کند به یک موردی که فرض کنید

که در یک میلیون چاه اگر یکدانه باشد.

سوال: خب آنقدر...

جواب: آن وقت همین، آهان، بله، آن وقت اینجا اشکال این است که آیا این احادیثی که این همه آمده، مال این یک مورد است؟ یعنی یا اصلاً مورد ندارد یا اینکه فرض کنید که موردش نادر است بلکه اندر است، این دیگر اصلاً مورد ندارد، این همه ادله بیاید برای اینکه...! حضرت در مقام بیان، وقت زیادی نداشت که این همه ادله ماء بئر بیاید بیان کند، جایی که فرض کنید که در همه منازل مدینه نگاه بکنید در همه اش حداقل [بئر آنها] به اندازه یک کرّ آب دارد، چطور حضرت می آید این را بیان می کند؟ خب این دلیل بر این است که...، یا با ادله نضع ماء بئر ما ادله عدم انفعال کرّ را آن وقت تخصیص بزینم یا اینکه همان طوری که بعداً عرض خواهیم کرد این مسأله در آنجایی است که اصلاً مقام، مقام تخصیص نیست، بلکه مقام، مقام اختلاف موضوع هست که حالا در این بحث بعدی که بعد از این هست و می خواهم این را مطرح بکنم، این مسأله در آنجا می آید، خلاصه اگر دو دلیلی باشد که این دو دلیل یکی ناظر بر دیگری باشد به نحوی که اصلاً موردی برای او باقی نمی ماند، این دلیل است بر اینکه هیچ وقت نمی تواند نظارت بر این داشته باشد به نحو حکومت یا به نحو ورود یا به نحو تخصیص، اصلاً نمی تواند یک همچنین جایی داشته باشد.

بناءً علی هذا بعضی‌ها آمده‌اند روی این حساب گفتند که ادله رفع حرج، منظور حرج نوعی است، در آن احکامی که فی حد نفسه آن احکام، حرجی نیستند. فرض بکنید که وضو، این وضو حرجی نیست. حالا اگر در فصل شتائی [(زمستانی)] واقع بشود که بطور کلی نوعاً این موجب حرج بشود، آن وقت در اینجا قاعده حرج این را فرض کنید که من باب مثال برمی دارد، یا اینکه مثلاً فرض کنید اگر صوم در ایام سیف [(تابستان)] باشد که بطور کلی نوعاً این حرجی است یعنی موجب حرج بشود، نه اینکه یک حرج عادی، یعنی افرادی که دارای این بنیه هستند نتوانند این روزه را تحمل کنند، آن وقت قاعده حرج می آید اینجا را برمی دارد

سوال: یعنی کلُّ شیءٍ بِحَسَبِهِ

جواب: بله، کلُّ شیءٍ بِحَسَبِهِ می شود.

یک مطلبی در اینجا به نظر می رسد که خب این مطلب در سایر جاها هم مورد ابتلاء هست و آن این است که ما این اقسام کلی، همین نفس جهاد را ما در نظر می گیریم، یا صوم فی السیف که برای عموم مردم این حالا فرض کنید که من باب مثال بگوئیم که حرجی نیست، این قاعده حرج اینجا را نمی گیرد چون حرج منظور حرج نوعی است و اینها، مطلب اولی که به نظر می رسد در اینجا این است

که ما دو حکم داریم در زمینه عدم ضرر و عدم حرج:

یک حکم اینکه اصلاً خود لسان دلیل حاکی است از اینکه این حکمی که در اینجا برداشته می‌شود یا این حکمی که در این زمینه جعل می‌شود به جهت متناً علی العباد است و رفع حرج است ولو اینکه برای بعضی حرجی و ضرری نباشد، خب در اینجا در خود لسان دلیل جنبه کلیت حکم مورد لحاظ قرار گرفته، یعنی چون این حکم به نحو کلی، به نحو نوعیت در اینجا جنبه حرجی دارد، لذا برای آن افرادی هم که حرجی نیست، این حکم برداشته می‌شود، یک وقتی این طور است، یک وقتی نه، ما می‌خواهیم حکم را از لاجرح استنباط کنیم، در لسان دلیل رفع حکم یا وضع حکم در اینجا نیامده و آنی که ما در صددهش هستیم در قاعده لاجرح این است والا آن مورد نیست، آن مورد خود حکم در اینجا بیان شده، طبق لسان دلیل، حضرت یا حکم را برداشته یا وضع کرده، ولی آنی که ما در [صددهش] هستیم این است که ما می‌خواهیم از لاجرحی که دست ما هست، ما اصلاً رفع حکم یا وضع حکم کنیم. این مورد ابتلاء ما هست. پس بنابراین ما دیگر در اینجا نباید نظر کنیم بر اینکه ببینیم آیا من باب مثال شارع در اینجا نوعاً حرج را در نظر گرفته و حکم را برمی‌دارد، یا اینکه نه، حرج در اینجا منظور حرج شخصی است، یعنی هر شخصی به حسب خودش اگر در یک موردی دچار حرج شد، در آن مورد حکم برداشته می‌شود. وقتی که ما نگاه کنیم به لسان دلیل، لاجرح، این امتنان دیگر معنا ندارد روی یک جنبه نوعیت و کلیت برود.

امتنانی که نوعاً من باب مثال در سیف برای عموم مردم هست حالا من باب مثال عموم دچار حرجیت نمی‌شوند این فرض کنید که به من مریضی که دچار حرجیت می‌شوم چه مربوط است؟ حالا من سیف را کار ندارم، اصلاً در خود شتاء، اصلاً فرض می‌کنیم سیف ما یک سیفی است، در یک بلادی است که آن بلاد فرض کنید که بلاد حاره نیستند، بلاد بارده هستند، در آنجا چه می‌فرمائید؟ صرف اینکه این حکم از نظر کلیت موجب حرج نیست این دلیل نمی‌شود که برای یک فرد این حکم برداشته نشود. وقتی که شما امتنان را از این متوجه می‌شوید وقتی که **..... وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ** ﴿الأعراف، ۱۵۷﴾ را ما در اینجا ملاک قرار می‌دهیم، وقتی این روایات ما جعل علیکم فی الدین من حرج را ما در اینجا ملاک قرار می‌دهیم، آیاتی که دلالت می‌کند اصلاً رفع حکم حرجی از باب امتنان است، معنا ندارد امتنان به یک طبیعت کلیه تعلق بگیرد، امتنان روی افراد خارجی به عنوان قضیه خارجی می‌رود نه به عنوان یک قضیه طبیعی و قضیه حقیقیه، به عنوان یک قضیه خارجی شخصیه همیشه امتنان مورد [لحاظ قرار می‌گیرد]...

... منت یعنی التفات مولا به یک شخص خاص، نه التفات مولا به جمیع به ما هو جمیع، به ما هو جمیع به من چه مربوط است؟ چون در اینجا که به من منت نشده، به کل منت شده، صحت مزاج یک عده به من مریض چه ربطی دارد؟ فرض کنید که ده نفر صحت مزاج دارند، به خاطر این ده نفر، من مریضی که یازدهمین نفرم، به خاطر همه ما و جوب صوم جعل بشود، خب آن ده نفر مزاجشان سالم است، من که مزاجم سالم نیست

سوال: هر دو موردش را ما در شرع داریم

جواب: بله؟

سوال: هم در شرع ... ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿المائدة، ۶﴾ لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَ لَا عَلَى الْمَرْضَى وَ لَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ ... ﴿التوبة، ۹۱﴾ وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الَّذِينَ مِنْ حَرَجٍ مِثْلَهُ أُنْفُسِكُمْ إِذْ رَأَيْتُمْ ... ﴿الحج، ۷۸﴾ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَ لَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَ لَا عَلَى الْأَنْفُسِكُمْ... ﴿النور، ۶۱﴾ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَ لَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ... ﴿الفتح، ۱۷﴾ را داریم هم آن وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ وضع اصرار از امت پیغمبر، مثلاً آن روزه‌ای که بر امم سابقه وضع شده بود، او را بطور کلی برداشته ...

جواب: آن جهت نوعیه دارد، حالا اگر یک کسی فرض کنید

سوال: هر دو موردش هست

جواب: حالا اگر فرض کنید یک کسی، نه، در آن روزه‌ها، روزه صمت و روزه وصال و این حرفها، اگر در آنها اصلاً حرجی برایش ندارد، هیچی، خیلی کیف هم می‌کند، باز در اینجا برداشته می‌شود، چرا؟ چون در اینجا جنبه نوعیت لحاظ شده. عرض کردم ما دو جور حکم داریم، یک حکمی که در لسان خود حکم، رفع آن حکم مستند به حرج شده، ما به آن کار نداریم، آن جنبه نوعیت در آنجا آمده، یک وقتی در اینجا داریم که ما می‌خواهیم اصلاً از خود قاعده، رفع حرج ...

سوال: اینکه شما می‌فرمائید آن وقت منافات با امتنان دارد، می‌خواهم عرض کنم منافاتی ندارد

جواب: چرا، فرض کنید که من باب مثال در ...

سوال: گاهی اوقات [امتنان] نسبت به شخص است، گاهی اوقات نسبت به نوع است

جواب: همان، پس اینهایی که می‌گویند قاعده حرج در آن مواردی است که حرج، حرج نوعی

است، ما می‌گوئیم این مخالف با امتنان است، چون اصلاً مسأله امتنان به نوعیت برنمی‌گردد، الا در آن مواردی که رفع حکم کلی شده به لحاظ نوعیت، فرض کنید که صوم در ازمنه سابقه سوال: ...؟

جواب: عبادات که در ازمنه سابقه بوده که حتماً باید در معبد خاص باشد، رفع قذارتی که در ازمنه سابقه بوده، این از باب حکم کلی برداشته شده، ممکن است حالا برای یک شخصی نه، فرض کنید که من باب مثال، این منزلش جنب مسجد است، هیچ هم برایش حرجیت ندارد که نمازهای پنج‌گانه‌اش را در مسجد بخواند، تا اینکه یک شخصی که دو کیلومتر تا مسجد فاصله دارد، نه، برای اینکه جنب مسجد هم هست حکم برداشته می‌شود و رفعش به لحاظ جنبه کلیت است. امتنان کلی، این موجب رفع حکم کلی است ولی ما با این کاری نداریم، ما به این کار داریم که در آن احکامی که اصلاً لسان دلیل در آنجا نیامده و ما با خود قاعده لاجرح سر و کار داریم، خود قاعده لاجرح برای ما چه را می‌رساند؟ آیا رفع حکم کلی را در ظرف امتنان کلی به لحاظ حرج نوعی برای ما می‌رساند یا نه، رفع حکم جزئی را برای شخص جزئی به لحاظ حرج جزئی برای امتنان جزئی، کدام را در اینجا برای ما می‌رساند؟

ما می‌گوئیم که در اینجا اگر مقصود از حرج یعرف هذا و اشباهه من کتاب الله ماجعل علیکم فی الدین من حرج، اگر منظور از حرج، حرج نوعی باشد، این مخالف با امتنان است، چون فرض کنید که من باب مثال در سیف باید بگوئیم چون سیف برای اغلب افراد موجب حرج نمی‌شود پس برای صد نفر، در هزار نفر هم واجب است [که آن صد نفر] روزه بگیرند در حالی که [این روزه در سیف] برای آنها [این صد نفر] موجب حرج می‌شود، چون منظور حرج نوعی است، خب این مخالف با امتنان است، آنهايي که سالم هستند که منتهی بر آنها نیست، اینهایی که مریض هستند بدتر، ما باید توی سرشان این حکم و جوب روزه را قرار بدهیم! این کجایش پس امتنان است؟ پس اصلاً مسأله امتنان مسأله شخصی است، اصلاً مسأله، مسأله شخصی است، الا در آن مواردی که به لحاظ کلی، شارع آن حکم را بردارد مثل حکم به روزه وصال و روزه صمت و عبادات در موارد خاصه و فلان و این موارد است.

بناءً علی هذا ما حتی در خود جهاد هم می‌توانیم تشکیک کنیم، در خود آن احکامی که وضع آن احکام وضع حرجی است، ما می‌توانیم در آن هم تشکیک کنیم، در آنجا این طور بیان کنیم که گرچه وضع خود آن حکم، آن وضعش وضع حرجی هست به لحاظ کلی ولی باز در اینجا ما نگاه به افراد

می‌کنیم و جنبه خصوصی افراد در اینجا مورد لحاظ است. فرض کنید که اگر یک خانواده من باب مثال چهار نفر هستند، حالا دو نفرشان بروند در جبهه شهید بشوند مهم نیست اما اگر فرض کنید که یک خانواده است و نان آورش فقط همین یکی است یا اینکه اگر این یکی برود من باب مثال این یک مادری دارد، یک مریضی دارد، این مُمرّض اوست و او [آن شخص مریض] از بین می‌رود، ما نمی‌توانیم بگوئیم که در اینجا حکم جهاد آمده، به صرف اینکه نفس حکم جهاد یک حکم حرجی است ظاهراً پس بنابراین همه را شارع استیعاب می‌کند، نه، در اینجا هم به لحاظ خود افراد، رده بندی و طبقه بندی می‌شود، سری اول آنهایی باید بروند که فرض کنید من باب مثال زن و بچه ندارند، سری دوم آنهایی که... سری سوم... و این [رده بندی] در همه موارد است. شما در قاعده عدل هم همین کار را می‌کنید.

در جنگ جماعه وقتی که چهارصد نفر از آن قراء قرآن و این حرفها شهید شدند، رفتند و کشته شدند و این حرفها، دیگر امیرالمومنین علیه السلام ممانعت کردند از اینکه قاریان قرآن به جنگ و این حرفها بروند، اگر بقیه هم بروند و کشته بشوند، دیگر اثری از قرآن باقی نمی‌ماند. یعنی در مسأله عدل اقتضاء نمی‌کند که ما حکم را علی السویه بالنسبه به همه اجرا بکنیم بلکه بالنسبه به هر فردی با خصوصیات فردیه او باید در اینجا حکم جاری بشود، خصوصیاتش چگونه است؟ موقعیتش چگونه است؟ آیا از رفتنش چه مسائلی، چه عواقبی، چه چیزهایی نشأت می‌گیرد؟ بعد بالکلیه. بله در آنجایی که زمینه ایجاب می‌کند که همه افراد در جهاد شرکت کنند، در موقعیت خطیر و...، وقتی که بیضه اسلام [اساس اسلام] بطور کلی در خطر است آنجا دیگر اقتضاء می‌کند همه افراد بروند، حتی زنها هم باید بروند، این لحاظها [خصوصیات افراد و...] دیگر در اینجا [وقتی که اساس اسلام در خطر است] نمی‌شود.

پس بنابراین اصلاً ما حرجیت نوعیه نداریم تا اینکه فرض کنید بخواهد حکم برداشته بشود یا حکم جعل بشود، این حرج یک جهت امتنانه ای است که از اصل و وضعش، وضع امتنان است و در ظرف امتنان و این باید مستقیماً به حرج شخصی بخورد نه به حرج نوعی، این یک.

ثانیاً: این حرج به لحاظ جهت اتکاء و ارجاع بر ارتکازات عرفیه و آن جهت عرفیه و عقلائییه‌ای که در اینجا هست، در اینجا مقدار آن حرج هم باید لحاظ بشود که آیا این حرجش بیشتر از آن است یا آن بیشتر از این است؟ در احکام، افراد بر طبق حرجی که دارند، در اینجا طبقه بندی بشوند و حکم روی آنها بار بشود.

این یک مسأله مربوط به مفهوم حرج که آیا منظور، حرج نوعی است یا حرج شخصی؟ و عرض شد که حرج نوعی هیچ ربطی به امتنان ندارد بلکه در اینجا منظور از حرج، فقط حرج شخصی است. بر این اساس باید ببینیم که آیا نسبت بین ادله حرج و بین سایر ادله به چه نسبت است؟ آیا نسبت، نسبت حکومت است یا نسبت، نسبت تخصیص است یا اصلاً هیچ کدام از این دو تا نیست؟

سوال: ...؟

جواب: عرض کردم در آنجا خود لسان دلیل ناظر بر حرجیت است، ما در آنجا کاری نداریم

سوال: ...؟

جواب: می دانم، می گویم وقتی که اصل قاعده امتنانی شد، آن مواردیش که در خود لسان دلیل اتکال بر حرج شده، در آنجا که بحثی نیست، آنجا هم شامل می شود افرادی را که امتنانی دارد و هم غیر امتنانی. فرض کنید که من باب مثال اگر صلاة واجب بود فقط در مسجد، آن وقت برای کسی که سه کیلومتر تا مسجد فاصله دارد، این حرجی نیست؟ این حرجی است. آن وقت نسبت به یک کسی که جار(همسایه) مسجد است، این حکم حرجی است؟ نه، این دیگر حرجی نیست، پایش را می گذارد می رود در مسجد، نمازش را می خواند دوباره بر می گردد در خانه. آن وقت این حکم حرجی، هم امتنان بالنسبه به آن است، هم نسبت به اینی که اصلاً امتنانی نیست، این هم ...

سوال: اینکه مثال غیر واقعی است، ولی مثال واقعی این است که مثلاً اگر دست یک کسی نجس می شد در امت حضرت موسی، می برید آنجا را، ولی در امت حضرت رسول این به طور کلی چه برای؟ چه برای؟، این باید دستش را بشوید، پس این الان برداشته شده، ...

جواب: من می گویم ما یک مورد را پیدا می کنیم که نسبت به یک نفر اصلاً حرج نیست، اصلاً یک نفر رژیم غذایی دارد و می خواهد فرض کنید که من باب مثال روزه بگیرد، روزه وصال می خواهد بگیرد، دکتر هم به او گفته واجب است برای این رژیم غذایی روزه بگیرد، آیا این می تواند روزه بگیرد یا نه؟ اینکه اصلاً دیگر حکم واجب است، اصلاً بالنسبه به این امتنان نیست، نه اینکه ...

سوال: النادر کالمعدوم

جواب: بله؟

سوال: النادر کالمعدوم

جواب: نادر چی چیه آقا؟ این همه هستند

سوال: آن قدر احکام داریم که حضرت برای یک نفر اصلاً حکم [را بیان فرمودند]

جواب: در هر صورت در آنجا هم امتنان است، امتنان، امتنان نوعی است نه امتنان شخصی. یعنی آنجا هم امتنان نوعی اصلاً معنا ندارد، امتنان رفته روی تک تک افراد، منتهی بالنسبه به این فرد هم حکم برداشته می شود نه امتناناً، نه، چون اصلاً امتنانی [در اینجا نیست]. [منت یعنی چه؟ یعنی برداشتن بار، برداشتن مشقت، وقتی که اصلاً دکتر به من گفته باید دو روز پشت سر هم چیزی نخوری، این دیگر اصلاً برداشتن معنا ندارد، درعین حال شارع می گوید باید روزه نگیری

اللهم صل على محمد و آل محمد